

بیزبیز پشه‌ها

بیزبیز پشه‌ها و قسمت اول ویزبیز تره‌ها

طاهره ایبید



لاک پشت نگاه کردند. لپ قرمزی پرید جلوی لاک پشت و گفت: «پشت قلمبیز، تو می دانی کی توی آب بیزی؟» لاک پشت آرام پلک زد و گفت: «ممن من توی آب بودم.»

بیزبیزها عکس خودشان را به لاک پشت نشان دادند و گفتند: «آن‌ها که ما بیزیم!» لاک پشت سرکی توی آب کشید. به عکس خودش اشاره کرد و گفت: «ای-ای این که ممن پودم.» ریزه میزه گفت: «اگر این تو بیزی پس خودت کی بیزی؟» لاک پشت با تعجب گفت: «ها؟! ممن که من پودم. تو تو کی پودی؟»

و برگشت توی آب و گفت: «پاید ازش پد پیرسم.» لاک پشت خزید توی آب. آب موج برداشت. تصویر پشه‌ها لابه‌لای موج گم شد. ریزه میزه جیغ زد. «آن‌ها دیگر نبینن! دیگر نبینن!»

لاک پشت این طرف و آن طرف می رفت تا عکس خودش را زیر آب پیدا کند. آب برکه تکان می خورد، عکس‌ها دیده نمی شدند. کله گنده سرش را نزدیک آب برد و گفت: «اوهوی ویزو ویز پزه‌ها!»

شل وول گفت: «به این‌ها نگو ویزو ویز پزه، این‌ها خیس بیزن. بهشان بگو ویزو ویز تره‌ها!» کله گنده گفت: «اوهوی ویزو ویز تره‌ها، بیایید با هم صحبت بیزیم!»

آب برکه تند تند چین می خورد. از عکس‌ها خبری نبود. شل وول گفت: «چه بی ادب بیزن! محل نمی بیزن!» لاک پشت از آب بیرون آمد و گفت: «نپود. توی آب نپود!»

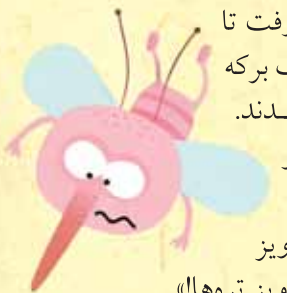
پشه‌ها به آب نگاه کردند. برکه آرام شده بود. عکس لاک پشت و پشه‌ها دوباره توی آب بود. لپ قرمزی گفت: «آمده بیزن! آمده بیزن!»

لاک پشت گفت: «پد پد پیرن تو تو آپ گی گی گیرشان

یکی بود، یکی نبود. پنج تا پشه بودند که توی یک روز و یک ساعت و یک دقیقه و یک ثانیه به دنیا آمدند. اما یکی شان نیم ثانیه زودتر از بقیه به دنیا آمد و یکی دیگر شان نیم ثانیه از همه دیرتر. پشه‌ها توی گودال آب به دنیا آمدند. پشه‌ای که زودتر به دنیا آمد، اسم خودش را گذاشت کله گنده. پشه‌ای هم که دیرتر به دنیا آمد، ریزه میزه. بقیه هم لپ قرمزی و دماغ‌نیزه‌ای و شل وول. پشه‌ها برای خودشان یک گروه درست کردند. اسم گروهشان را هم گذاشتند «بیزبیز پشه». کله گنده هم شد سردسته.

بیزبیز پشه‌ها نشستند لب برکه، آب بخورند. یک دفعه چشم دماغ‌نیزه‌ای افتاد به عکس‌هایشان، که توی آب بود. تعجب کرد و گفت: «این‌ها کی بیزن؟» بقیه‌ی پشه‌ها هم زل زدند به آب. کله گنده گفت: «اه ریزه میزه! یکی شان تو بیزی. یکی هم لپ قرمزی بیز!» لپ قرمزی گفت: «کله گنده تو هم بیزی!» ریزه میزه خرطومش را چرخاند. دستش را تکان داد. عکس توی آب هم همین کار را کرد. ریزه میزه گفت: «هر کاری من می بیزم، این هم می بیزه!» شل وول، سرش را جلو برد و توی آب نگاه کرد و گفت: «این‌ها خود ما بیزیم.» دماغ‌نیزه‌ای گفت: «اگر این‌ها خود ما بیزیم، پس ما کی بیزیم؟»

ریزه میزه گفت: «یعنی ما هم این‌جا بیزیم، هم تو آب؟ نه این درست نبیز!» کله گنده گفت: «پس این‌ها کی بیزن؟» لپ قرمزی سرش را برد نزدیک آب و به عکس‌های توی آب گفت: «شما کی بیزید؟» عکس‌های توی آب حرف نزدند. کله گنده گفت: «اوهوی، ویزو ویزها! با شما بیزیم‌ها!» لاک پشتی یواش یواش از آب بیرون می آمد. پشه‌ها به



همه به کله گنده زل زدند تا ببینند چه دستوری می دهد.
 کله گنده گفت: «ما آن‌ها را خیط می بیزیم!»
 بیزیزها گفتند: «چه جوری؟»
 کله گنده در جا زد و گفت: «از این جا دور می بیزیم. تا آن‌ها
 ما را پیدا نینن!»
 یک دفعه لاک پشت گفت: «ممن هم پا شما پد
 پی یام؟»
 دماغ نیزه ای گفت: «تو که پشه نبیزی! بال نداشته بیزی.»
 لاک پشت پلک هایش را به هم زد و گفت: «لالالاک
 که دارم!»
 کله گنده فرمان داد: «افراد به ییز!»
 بیزیز پشه‌ها برای لاک پشت دست تکان دادند. از برکه دور
 شدند تا عکس‌های توی آب دنبالشان بگردند و پیدایشان
 نکنند و خیط بشوند.

پی پی پندازیم.»
 کله گنده گفت: «ما تو آب خفه می بیزیم.»
 لاک پشت همان طور که توی آب می خزید، گفت: «چه پد!
 پس شما لاک پشت نپویدید؟»
 بیزیز پشه‌ها عکس خودشان را نشان دادند و گفتند: «از
 این طرف! این جا بیزن! این جا بیزن!»
 لاک پشت به طرف آن‌ها آمد. عکس‌ها دوباره گم شدند.
 لاک پشت گفت: «ایا این جا هیچ کی نپود.»
 شل وول گفت: «معلوم نبیز این‌ها ما بیزن، یا نبیزن؟»
 کله گنده کم کم داشت عصبانی می شد. می پرید روی
 آب و می پرید روی خشکی. شل وول گفت: «این‌ها ما را
 مسخره بیزیدن!»
 کله گنده گفت: «من اجازه نمی بیزم کسی ما
 را مسخره بی بیزه!»

